



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - کلام امام خمینی - مقدمه پنجم
تاریخ: ۱۳ / بهمن / ۱۳۹۷
مصادف با: ۲۶ جمادی الاولی ۱۴۴۰
جلسه: ۶۸
سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مقدمه پنجم از مقدماتی است که امام خمینی در تصحیح امر مهم بدون نیاز به اشتراط به عصیان امر اهم ذکر کرده‌اند. در مقدمه پنجم ایشان ضمن بیان تعریف خطابات شخصیه و خطابات قانونیه به فرق بین این دو خطاب اشاره کردند. ایشان فرمودند: در کلمات بسیاری از علماء، خلط بین این دو خطاب، منشأ اشتباهاتی شده است.

در جلسه قبل فرق این دو خطاب را عرض کردیم و گفتیم مهمترین فرق این دو خطاب این است که خطابات قانونیه به عدد افراد مکلفین انحلال پیدا نمی‌کنند، بلکه خطاب متوجه «ناس» و «مؤمنین» و امثال این‌ها است، اما در خطابات شخصیه انحلال وجود دارد و به همین جهت تکلیف به عاجز، غافل، ساهی و جاهل در خطابات شخصیه لغو است. وقتی آمر می‌داند که مخاطب جاهل دارد، می‌داند که غافل است، می‌داند که قدرت ندارد، معنا ندارد که او را بعث و تحریک به سوی مأوربه کند. وقتی آمر دستور می‌دهد باید انبعاث مکلف و تحریک شدن مکلف از این دستور ممکن باشد. لذا جاهلی که نمی‌داند انبعاث در او معنا ندارد. اما در خطابات قانونیه و خطابات عامه لازم نیست همه افراد امکان انبعاث داشته باشند. همین که جمعی بتوانند این تکلیف را انجام دهند و از دستور مولی منبعث شوند، برای امر و بعث کافی است. این عمده‌ترین فرق بین این دو خطاب است.

دو قرینه بر عدم انحلال خطابات قانونیه

۱. تکلیف کفار به فروع. مشهور این است که همان گونه که کفار نسبت به اصول تکلیف دارند، یعنی باید اعتقادشان صحیح باشد، به فروع احکام نیز مکلف هستند. خداوند متعال همان طور که روز قیامت کفار و مشرکین را به خاطر کفر اعتقادی و شرکشان مؤاخذه می‌کند، نسبت به مخالفت با فروع نیز آن‌ها را مؤاخذه می‌کند. این مطلب بعنوان یک قاعده در قواعد فقهیه بحث شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

حال مسئله این است که اگر خطابات عامه انحلال پیدا کند، توجه تکلیف به کفار لغو است. زیرا کافر به خدا اعتقاد ندارد و اصلاً مبدئیت خداوند را نسبت به عالم، مشرع بودن خداوند، لزوم اطاعت او و حرمت مخالفت با او را قبول ندارد تا بخواهد نماز، روزه، حج و باقی تکالیف را اتیان کند. اگر قائل به انحلال خطابات عامه شویم، نمی‌توانیم کفار را مکلف به فروع بدانیم. زیرا در انحلال خطابات همه افراد مخاطبند و هر کدام مستقلاً امر و نهی دارند.

اگر خطاب انحلالی باشد دیگر توجه خطاب به کفار معنا ندارد. و باید بگوییم کفار مکلف نیستند، زیرا به چیزی معتقد نیستند تا بخواهند مخاطب به این خطاب باشند. خداوند که می‌داند کافر عملی را انجام نمی‌دهد، نمی‌تواند شخص او را مخاطب قرار دهد. مخاطب قرار دادن کافر و مشرک با فرض کفر و شرک لغو است.

پس اگر تکلیف متوجه کفار است، فقط بر اساس خطابات قانونیه قابل توجیه است؛ اما اگر خطابات شرعیه را خطابات شخصی بدانیم و قائل به انحلال شویم، دیگر نمی‌توانیم کفار را مکلف به فروع بدانیم. ولی وقتی خطاب به همه مردم باشد مثل «یا ایها الناس» دیگر خطاب متوجه همه است و استهجانی هم در توجه این تکلیف به همه وجود ندارد. زیرا همین مقدار که دسته‌ای از مکلفین آن را امتثال می‌کنند و منبعث می‌شوند برای رفع استهجان تکلیف کفایت می‌کند.

۲. طبق این مبنا عاصیان نیز مکلف هستند. اگر قائل به خطاب قانونیه شویم و بگوییم احکام شرعیه، نوعاً و غالباً بصورت خطابات قانونی و عام و متوجه عناوین کلی است، در صورت عصیان و نافرمانی عده‌ای از مکلفین، لطمه‌ای به خطاب و تکلیف نمی‌رسد. زیرا شارع گفته: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» این تکلیف متوجه همه مؤمنین شده است، اما عده‌ای مخالفت می‌کنند و روزه نمی‌گیرند. اگر بگوییم خطاب شخصی است و به عدد مکلفین منحل می‌شود، این انحلال باعث می‌شود، توجه تکلیف به عاصیان و کسانی که نافرمانی کرده‌اند معنا نداشته باشد.

چطور خدا با علم به این که عده‌ای عصیان می‌کنند، آن‌ها را مخاطب قرار دهد؟ چطور خدا با علم به این که عده‌ای عصیان می‌کنند آن‌ها را بعث کند؟ زیرا بعث و تحریک کردن با علم به عدم انبعاث لغو است. خدای حکیم به هیچ وجه کسی را که می‌داند از دستور او منبعث نمی‌شود را تحریک نمی‌کند؛ در حالی که طبق مبنای خطابات قانونیه این امر مشکلی ندارد. طبق مبنای خطابات قانونیه تکلیف کردن به عموم، چه بدانند و چه ندانند، چه عالم باشند و چه جاهل باشند، چه غافل باشند و چه ملتفت باشند، چه قادر باشند و چه عاجز باشند اشکالی ندارد. چون اساساً اراده تشریحیه به معنای اراده جعل و قانونگذاری است نه اراده اتیان مکلف و انبعاث او به سوی عمل و در این صورت صحت عقلائی به ملاحظه جعل عمومی و قانونی کافی است یعنی صحت آن متوقف بر صحت انبعاث نسبت به همه افراد نیست.

ممکن است گفته شود چطور ممکن است، تکلیف متوجه کسی شود که جاهل است؟ چطور می‌شود تکلیف متوجه کسی شود که قدرت ندارد؟ امام خمینی می‌فرماید: مسئله این است که گاهی این گروه‌ها مخالفتشان موجه است و عذر دارند. یعنی مثلاً نداشتن قدرت برای مخالفت با امر مولی عذر درست می‌کند و خدا نیز عذرشان را می‌پذیرد. همه مکلف هستند، منتهی بعضی این تکلیف را اطاعت می‌کنند و مطیع محسوب می‌شوند و بعضی مخالفت می‌کنند که در این صورت دو دسته می‌باشند، دسته‌ای در مخالفت خود عذر موجه دارند و خدا عذرشان را می‌پذیرد. مثل این که از او سوال می‌شود، چرا نماز صبح نخواندی؟ می‌گوید: خواب ماندم، این مخالفت مبتنی بر یک عذر موجه است. پس اگر تکلیف عصیان شود، چنانچه عذر موجهی باشد، عقاب در کار نیست ولی اگر عذر موجه نباشد مستلزم عقاب است.

پس باید توجه کنیم فرق است بین توجه تکلیف به همه و تکلیف به افراد مستقلاً، در خطابات قانونیه فرقی بین عاجز، جاهل، قادر، غیر قادر، ساهی و غیر ساهی نیست. وقتی می‌گوییم همه مکلف هستند، معنایش این نیست که همه کسانی که مخالفت می‌کنند عقاب

می‌شوند، کسانی که دستور شارع را ترک می‌کنند، اگر عذر قابل قبولی مثل سهو، غفلت، جهل و عجز داشته باشند، از ناحیه شارع پذیرفته می‌شود.

پس در مورد ساهی نیز همین‌طور است، در مورد غافل نیز همین‌طور است. آن چیزی که مستهجن است، توجه خطاب خصوصی و شخصی به این افراد است. بله توجه خطاب مستقیم شخصی به کافر، عاجز، غافل و ساهی و امثال آن‌ها مستهجن است، اما توجه خطاب عمومی، یعنی خطابی که متوجه همه شده و در بین این‌ها بعضی از افراد مذکور هم هستند، اشکالی پیش نمی‌آورد. پس دو قرینه بر عدم انحلال وجود دارد: اول، تکلیف کفار به فروع است و دوم، تکلیف عصیان‌کنندگان که بنابر این‌که خطابات را شخصی بدانیم، تکلیف متوجه این افراد نخواهد بود، نه متوجه کافران و نه عاصیان.

سوال:

استاد: بالاخره این بعث به سمت نماز و روزه برای کافر و برای عاصی حقیقی بوده یا نبوده؟ مگر بعث به معنای تحریک نیست؟ اگر این بعث حقیقی است، یعنی حقیقتاً غرض من این است که شما را به سمت انجام کار هل دهم. شما می‌گویید: این یک امر امتحانی است، امری است که شارع می‌خواهد بعداً با آن احتجاج کند، این بعث حقیقی نیست.

سوال:

استاد: انبعاث فعلی منظور نیست، بلکه ما می‌گوییم: امکان انبعاث وجود داشته باشد. در علم خدا معلوم است که چه کسی عمل را اتیان می‌کند و چه کسی اتیان نمی‌کند، بله مسلم تکوینی نیست.

راجع به کفار اصلاً امکان انبعاث وجود دارد؟ چطور وقتی خدا را قبول ندارد به او امر شود؟

عام یعنی «المؤمنین» که یک عنوان کلی است که مصادیق متعدد دارد. امام خمینی می‌فرماید: این از موارد خلط بین کلی و جزئی است. ما می‌گوییم کلی است و جزئی نیست.

سوال:

استاد: کلی هستند که منحل به افراد جزئی می‌شوند. سؤال این است که اگر قرار باشد هر امر کلی منحل به احکام جزئی شود، یعنی یک حکم مثل «اقم الصلوة» به میلیاردها حکم از اول اسلام تا آخر منحل شود.

اگر قرار شود حکم انحلال پیدا کند، خداوند متعال می‌داند عده‌ای اتیان نخواهند کرد. آیا اصلاً می‌شود با علم به عدم انبعاث زید و عمر بعث را متوجه آن‌ها کرد.

سوال

استاد: آن که دیگر جهلش با گفتن شما برطرف می‌شود. سوال این است که اصلاً آیا تکلیف به این شخص می‌تواند تعلق بگیرد، در حالی که اعتقاد به مبدأ ندارد. خدا می‌گوید: در مقابل من سجده کن، کافر می‌گوید: من شما را قبول ندارم تا بخواهم سجده کنم.

این خطاب امر است و امر بعث است، منتهی تحریک کردن اعتباری. وقتی کسی پایش قطع شده و نشسته و عاجز است معنا دارد که بگوییم خودت با پای خودت از اتاق بیرون برو، این لغو است.

سوال

استاد: راجع به شرطیت قدرت و تکلیف در مقدمه ششم بحث می‌کنیم که آیا قدرت و علم در تکلیف شرطیت دارند یا خیر؟

سوال

استاد: نه متوجه افراد نیست، عنوان کلی است. اتفاقاً خطاب شخصی نیست. می‌گوییم: مولایی به عبدش با علم به این که می‌داند امکان ندارد که اگر شب دستوری دهد، سر خیابان برود و برگردد. وقتی علم دارد که عبد از دستور مولا تحریک و منبعث نمی‌شود می‌تواند در درونش و افق نفسش اراده تشریح کند؟

بحث این است که بالاخره آیا این امر تکلیف است یا نیست؟ شما در واقع می‌گویید این امر نیست، بعث نیست. وقتی شما می‌دانید که عبد این کار را نخواهد کرد، پس دیگر امکانش نیز منتفی است.

راهش این است که ما تکلیف را متوجه عموم می‌کنیم ولو این که بعضی انجام ندهند، چون خطاب متوجه عموم می‌شود و تکلیف به عموم قبیح نیست. مثلاً می‌گوییم: طلاب این مدرسه سر ساعتی مشخص این‌جا جمع شوند، این‌جا خطاب بعنوان کلی است و تک تک افراد مخاطب به خطاب خصوصی نیستند. بلکه اراده تشریح وجود دارد یعنی اراده تقنین و جعل به نحو عمومی، و در این موارد صحت عقلایی به ملاحظه جعل عمومی و قانونی مراعات می‌شود و این توقف بر صحت انبعاث نسبت به همه افراد نیست.

سوال

استاد: اصلاً معنا ندارد قانون‌گذار یک خطاب کلی کند و بعد بگوییم این خطاب منحل به تعداد افراد مکلفین می‌شود. این حرف‌هایی است که در مدرسه‌ها بیان شده است.

سوال

استاد: بین تعلق امر به طبایع و تعلق امر به عامه، عموم و کلی فرق است. این دو مطلب است گاهی می‌گوییم: «اقیموا الصلوة» یعنی امر متعلق به طبیعت نماز شده است، یعنی طبیعت نماز مد نظر است، اما این‌جا که بحث خطابات عامه را مطرح می‌کنیم مکلفین مطرح هستند نه نماز. دو مسئله است: اوامر و نواهی به طبایع تعلق می‌گیرند. یعنی امر به طبیعت نماز تعلق می‌گیرد و نهی به طبیعت خمر تعلق می‌گیرد. اما این دستور متوجه چه کسانی است؟ به «ناس» و «مؤمنین»؛ همه مکلف هستند ولی نه این که به تک تک این‌ها خطاب خصوصی متوجه شده باشد. اصلاً شأن قانون‌گذاری این نیست. اشکال این است، یعنی قانون‌گذاری را با خطابات شخصی و موردی و مأموریت‌های خاص یکی گرفتند. خطابات قانونی یعنی ای مردم بروید این کار را انجام دهید. اصلاً مسئله انحلال مبعدهاتی دارد که نمی‌شود به آن ملتزم شد.

سوال

استاد: عرض شد لازمه انحلال این است که کفار مکلف به فروع نباشند، نفس توجه تکلیف به عاصیان، دلیل بر عدم انحلال است. ما دو قرینه برای عدم انحلال داریم: ۱. توجه تکلیف به کافران؛ ۲. توجه تکلیف به عاصی.

سوال

استاد: طبق نظریه انحلال این که بیاییم کسی را که علم به عاصیان او داریم بعث کنیم لغو است. شما فکر کنید مولی با علم به این که عبد این کار را انجام نمی‌دهد به او بگوید این کار را انجام بده.

سوال:

استاد: می‌گوییم همه را در بر می‌گیرد و منهم کفار، تکلیف متوجه به «ناس» است و «ناس» کیست؟ همه و این با علم به عصیان، مخالفت، غفلت و عجز نسبت به این تکلیف می‌سازد. زیرا همین که عده‌ای در بین مکلفین باشند که عمل را اتیان کنند و امکان عمل داشته باشند کافی است و این برای خروج از استهجان کافی است.

سوال

استاد: بالاخره خطاب یا منحل می‌شود یا نمی‌شود. معنا ندارد که بگوییم بعضی از خطابات منحل می‌شود و بعضی نمی‌شود.

«الحمد لله رب العالمین»